مجلس هفتم: اهل‌بیت علیهم السّلام، راه اتّصال بشریّت به پروردگار

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ

بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

وَ صلّی اللَه عَلَی محمّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرین

وَ لَعنَةُ اللَه عَلَی أعدائِهِم أجمَعین

## شعر ناشی اکبر دربارۀ اهل‌بیت علیهم السّلام

١. [بِآلِ مُحمّدٍ عُرِفَ الصَّواب \*\*\* و فی أبیاتِهم نَزَلَ الکتاب]

٢. و هُم حُجَجُ الإلَهِ علیٰ البَرایا \*\*\* بِهِم و بِجَدِّهِم لا یُستَراب‌[[1]](#footnote-1)و[[2]](#footnote-2) «١. راه راست و مستقیم فقط به آل محمّد شناخته می‌شود و در خانه‌های اینهاست که کتاب نازل شده، قرآن نازل شده است.

 ٢. و برای همۀ افراد مردم روی زمین، فقط اینها هستند که اسوه به سوی خدا هستند و فقط به‌واسطۀ اینها و جَدّ اینها، آن محل و آن مرکزی است که شکّ و تردید و... راه پیدا نمی‌کند، انسان در آنجاها متوقف نمی‌شود، متضرّر نیست.»

 ولی در همه جا شک است، تردید است، ریب است، هرجا انسان پا می‌گذارد تکان می‌خورد؛ امّا آنجا که انسان پایش را می‌گذارد و محکم است، از همۀ خطرات مصون است، اینها هستند. این حرف، حرفِ درستی است دیگر، حرفی که این انسان زده، درست است.

## اشعار شافعی در ولاءِ اهل‌بیت

 شافعی خیلی اشعار دارد که در اقرار و اعتراف به ولای آل محمّد و... قوی است؛ و لذا بعضی‌ها اصلاً شافعی را شیعه دانسته‌اند و فقط علّت اینکه با شیعه‌ها تفاوت دارد این است که مدارک فتوایش از همان مدارک اهل‌تسنّن است، مثل ابوحنیفه و سفیان ثوری و حسن بصری و امثال اینها، گرچه خودش با ابوحنیفه هم اختلافاتی دارد.[[3]](#footnote-3) و الاّ از این گذشته، در اشعاری که دارد خیلی قوی است بر اینکه منحصر می‌کند ولاء را به ولای آلِ بیت و اصلاً بعضی اوقات می‌گوید که:

اگر رافضی بودن این باشد که انسان از محمّد و آل محمّد تبعیّت کند و آنها را دوست داشته باشد، همۀ جن و انس شهادت بدهند که من رافضی هستم![[4]](#footnote-4)

## تبیین معنای «بِهِم وَ بِجَدِّهِم لا یُستَراب»

 حالا صحبت در اینجاست که چرا: «بِهِم وَ بِجَدِّهِم لا یُستَراب»؟ چرا عدم تزلزل در اینجا انحصار پیدا کرده است؟ چرا انسان هرجا دست بیندازد‌ استمساک به عروةاللَه‌الوثقی نیست؟ و هرجا پا بگذارد متزلزل است؟ عروةاللَه‌الوثقی فقط منحصر در اینهاست، که استمساک به حلقۀ قوی و ریسمان قویم است! چرا انسان در هرجا پا بگذارد؟! ممکن است چاله‌ای باشد و انسان می‌افتد و در تاریکی است! امّا آنجا، جایی است که وقتی انسان پا می‌گذارد، محکم است و نور است و قدرت است.

## عدم خروج انسان در تمام مراحل وجودی از قوّۀ واهمه و قوّۀ متخیّله

 این فقط یک جهت دارد و بس، و آن این است که خلقت انسان طوری ا‌ست که در تمام این مراحلی که وجود دارد و زندگی می‌کند و... ، با این درازا و کششی که دارد، مع‌ذلک از هویٰ و پندار و قوّۀ واهمه و قوّۀ متخیّله خارج نمی‌شود. و خلاصه بوعلی سینا یک مطلبی دارد بر اینکه انسان مجرّد است؛[[5]](#footnote-5) و بعد، ملاّصدرا دارد که: تجرّد او مسلّم است و کلّ صحبت در این است که چه کسی به آن تجرّد می‌رسد؟[[6]](#footnote-6) ما اگر تجرّد قوّۀ خیال را اثبات بکنیم ـ از بعضی از کلمات ابوعلی‌سینا هم استفادۀ تجرّد می‌شود ـ،[[7]](#footnote-7) ولی صحبت در این است که، کسی به قوّۀ خیال و متخیّلۀ خودش احاطه پیدا نمی‌کند تا این تجرّد را پیدا کند؛ و لذا مردم صحبتی از آن می‌کنند و مجرّد هم نشده‌اند.

 و لذا به انسان‌ها هم که انسان می‌گویند، بعضی می‌گویند از مادّۀ «نسیان» است؛[[8]](#footnote-8) اصلاً به انسان، انسان می‌گویند برای اینکه خیلی فراموش‌کار است! تا به یک حقّی رسید و آن حق را فهمید، فردا فراموش می‌کند، زود فراموش می‌کند! اگر کسی به انسان یک محبّتی کرد، زود فراموش می‌کند! و اگر به یک حقّی انسان برخورد کرد فراموش می‌کند! یک حرفی را اقرار کرد و اعتراف کرد، فراموش می‌کند! بعضی گفته‌اند انسان از مادّۀ «اُنس» مشتق است[[9]](#footnote-9) ولی بعضی گفته‌اند از «نسیان» مشتق است. علی‌کلّ‌تقدیر، قرآن که حال انسان را بیان می‌کند، این معنا را امضاء می‌کند که این انسان یک‌طوری است که زود به همان سر جای خودش برمی‌گردد. مثل بچّه‌هایی که به کلاس آورده‌اند و به آنها درس می‌دهند و این معلّم هم بالای سرشان هست و روی تابلو هم نوشته است. اینها خیال می‌کنند که بچّه‌ها مودّب هستند، امّا اینها همه خودشان را کنترل کرده‌اند و از ترس معلّم، منظّم و مرتّب هستند؛ یک‌مرتبه درب کلاس را باز می‌کنند و معلم هم برای قضای حاجتی می‌رود و بچّه‌ها می‌دوند در حیاط به بازی کردن، هر کدامشان یک طرف؛ و این معلّم بیچاره که برمی‌گردد دیگر پیدایشان نمی‌کند. فقط همان جورِ استاد است که اینها را برداشته گرد آورده است و مؤدّب کرده است؛ و لذا اگر بچّه را به اختیار خودش بگذارند، هیچ‌وقت نمی‌آید سر کلاس بنشیند. و لذا بچّه‌ها همیشه تعطیلی را از تحصیلی بیشتر دوست دارند، برای همین جهت است که طبعشان به تفرقه و... [علاقه دارد].

 انسان هم همین است؛ تا به انسان یادآوری می‌کنند مطلب این است: دو ضرب در دو مساوی با چهار است؛ و چهار ضرب در پنج می‌شود بیست؛ اگر شما بیست را هم بگذارید در داخل پرانتز و خارج پرانتز یک هشت بگذارید، می‌شود صد و شصت، این هم مسلّم است و همین‌طور است. و فردا انکار می‌کند، صد در صد انکار می‌کند! آدم باید دو مرتبه بیاید بگوید: آقا جان! دو ضرب در دو داریم که قبول داری؟! بعد، آن هم ضرب در پنج را قبول داری که می‌شود بیست؟! الی آخر.

## یکسان بودن طاعت و معصیت برای کسی که به صراط مستقیم نرسیده

 حالا دیگر اگر کسی تا هنگام موتش، خدا دست او را بگیرد و آنجا با اقرار از دنیا برود، خیلی خوب است؛ ولیکن انسان آنجا هم انکار می‌کند! یعنی آن‌قدر انسان لجباز است که زود یک لگد می‌زند و این شیری را که از این گاو دوشیده‌اند و مدّتی زحمت کشیده‌اند تا این را دوشیده‌اند، با یک لگد همه را از بین می‌برد! قرآن می‌گوید:

﴿وَإِذَآ أَنۡعَمۡنَا عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ أَعۡرَضَ وَنَ‍َٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَ‍ُٔوسٗا \* قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَنۡ هُوَ أَهۡدَىٰ سَبِيلٗا﴾.[[10]](#footnote-10)

«وقتی که ما به انسان نعمتی می‌دهیم، این می‌رود در نعمت و غرق در نعمت می‌شود، همه را فراموش می‌کند، ما را فراموش می‌کند، تمام نقاط مثبت را فراموش می‌کند، تمام حقائق را فراموش می‌کند؛ چون این می‌رود

در هوای آن نعمتی که به او داده شده است و آن اشعۀ امواج طلا و آن جواهر یا آن خیالاتی که افکار او را پُر کرده است، چنان این را می‌گیرد که نمی‌گذارد دیگر دیدۀ بصیرتش از این تجاوز کند؛ ﴿أَعۡرَضَ﴾ به‌کلّی اعراض می‌کند؛ ﴿وَنَ‍َٔا بِجَانِبِهِۦ﴾ تکیه می‌کند بر پهلوی خودش و می‌گوید: نه خدایی هست و نه... ! ﴿وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ﴾ اما اگر یک گرفتاری به او برسد، گوشمالی بشود، یک ضَرّی به او وارد بشود ﴿كَانَ يَ‍ُٔوسٗا﴾ این همان خدایی را هم که فی‌الجمله سابقاً به عنوان اعتماد و اتّکاء به او التجاء می‌شد، در موقع این ضرّ هم نمی‌رود دنبال همان خدا تا او را بگیرد، این باز هم از این خدا مأیوس است.»

 یعنی درحالتی‌که در نعمت است، آن خداشناسی‌اش خداشناسی نیست؛ در حالت شرّ و ضرّ هم گرفتاری‌اش، باز مستند به التجاء و پیدا کردن حق نیست. این ضرّ و این خیر هر دو در ردیف همدیگرند و در رتبۀ همدیگر، مثل طاعت و معصیت. مردم اگر از سطح این طاعت‌های عادی بیایند بالاتر به یک طاعت‌های مجرّد و نورانی برسند، آنجا خیلی خوب است؛ و وقتی هنوز نرسیده‌اند، امروز معصیت می‌کند و فردا طاعت می‌کند، باز پس‌فردا معصیت می‌کند و باز طاعت می‌کند. و این طاعت‌ها و معصیت‌ها همه مشابه با همدیگر هستند. نشسته است، به خیالش می‌آید که: این کار خوب را بکنیم، می‌کند؛ بعد به خیالش می‌آید کار بد را بکند، می‌کند. هم آن طاعت و هم آن معصیت، اینها همه پروردۀ خیال است.

﴿قُلۡ كُلّٞ يَعۡمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ﴾؛ «بگو ای پیغمبر که همۀ این مردم روی شاکلۀ خودشان عمل می‌کنند، روی ریخت و فلز اولیّه و آن قالبی که بر آن اساس زده شده‌اند.»

## باز بودن راه خدا برای همۀ افراد به شرط دست برداشتن از نسیان و تخیّلات

 یکی در این قالب و یکی در آن قالب، یکی در این محیط و یکی در آن محیط؛ امّا آن کسی که از تمام اینها سر بیرون بیاورد و در آن صراط مستقیم حرکت کند، آن پروردگار شما او را می‌داند و علم دارد و اطّلاع دارد و به بهترین قِسم در این سبیل، او را هدایت می‌کند. و این راه هم برای همه باز است امّا به شرطی که این راه که پیدا شد، انسان براساس همان شاکله، از آن نسیان و از آن راه طولانی‌ای که با اندیشه‌ها و خیالات سر و کار پیدا کرد، بگذرد و به حق متحقّق بشود. انحصار به هیچ‌کس هم ندارد؛ برای محمّد و آل محمّد علیهم السّلام هم انحصار ندارد که: خداوند علیّ‌أعلیٰ در روز قیامت یا در روز ازل اینها را نورانی و گوهرهای مجرّده و نورانیّه خلق کرده و از همۀ معاصی دور انداخته و قوّۀ شهوت به آنها نداده و قوّۀ غضب به آنها نداده و غریزۀ مادّی به آنها نداده است و آنها یک موجوداتی هستند متلألئ و نورانی و پاک و حسابشان از ما به‌کلّی سوا است! این حرف غلط است؛ آنها در همۀ جهات مثل ما هستند! ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾؛[[11]](#footnote-11) ﴿يَأۡكُلُ مِمَّا تَأۡكُلُونَ مِنۡهُ وَيَشۡرَبُ مِمَّا تَشۡرَبُونَ﴾.[[12]](#footnote-12) من در خانه‌های شما زندگی می‌کنم، من نکاح می‌کنم، من غذا می‌خورم؛ همین! آنها با پای استقامت و مجاهده از این حرکت طولانی انسان گذشتند، به یک جایی رسیدند که دیگر فراموش نمی‌کنند؛ آن‌وقت در روایاتی که داریم خدا آنها را این طوری خلق کرده است، معنایش این است. یعنی آنها بالاخره در آخر مسیر، به نهایت درجۀ از غرض خلقت رسیده‌اند و خداوند، عالَم را برای آنها خلق کرد.[[13]](#footnote-13) و اگر بنا بود که آنها در اصل وجود و خلقت با ما جدا بودند، چه مزیّتی داشتند؟! خدا آنها را ذاتاً خوب و ما را هم ذاتاً بد خلق کرده است، آنها حسابشان جدا، ما هم جدا؛ نه آنها دیگر امام می‌شوند نه آن‌‌وقت ما هم مأموم؛ نه آنها خلفی پیدا می‌کنند و ما هم نقیصه و رذالتی دیگر نباید داشته باشیم! رذالت ما از این است که ما از همان سنخیم و آنها هم از همان سنخ، امّا ما تنبلیم و آنها اهل کار؛ عمدۀ مطلب این است! آنها گوش دادند مثل آن بچّه‌هایی که رفتند سر کلاس نشستند و شب، درس را هم روان کردند، دنبال تلویزیون نرفتند، دنبال رادیو نرفتند، دنبال بازی نرفتند، در امتحان، جزواتشان، درسهایشان همه مرتّب است و قبول هستند؛ ما، نه! ما مدام امروز و فردا خودمان را مشغول کردیم و به همین مادۀ نسیانی که از آن، وجود ما ـ نه اینکه آن مبدأ اصیل ما که به آن باید برسیم ـ، همین چیزی که غالب مردم و عامّۀ مردم را به خود مشغول کرده است، ما هم خودمان را مشغول کردیم و کاروان رفته، آن‌وقت ما از دور تماشا می‌کنیم؛ و این است که برای ما ایجاد حسرت و ندامت می‌کند!

## عدم تفاوت بین انبیا و معصومین و اولیای خدا و بین سایر افراد از جهت بشریّت

 این مطلب خیلی مطلب مهمّی است که انسان باید خوب بداند که طبق آیات قرآن و اخبار و... ، انبیا و معصومین و اولیای خدا با تمام افراد بشر، همه بشرند و هیچ از [لحاظ] بشریّت، تفاوتی نیست؛ قلم تکلیف بر همۀ آنها نوشته شده است، آنها رفتند رسیدند، دیگران مانده‌اند.

 در این آیۀ مبارکه در سورۀ اسراء می‌فرماید:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَـٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا﴾.[[14]](#footnote-14)

 آخر آنها به پیغمبر می‌گفتند که ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه چه‌کار بکنی و چه‌کار کنی:

﴿حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا﴾؛[[15]](#footnote-15) «ما اصلاً به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه یک چشمه روی زمین جاری کنی و ما ببینیم که این چشمه جاری شد.»

﴿أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا﴾؛[[16]](#footnote-16) «یک باغی داشته باشی از انگور، یک باغی داشته باشی از خرما در لا به لای این باغ همین‌طور نهرهای آب جاری باشد؛ و این باغستان هم به اعجاز به‌واسطۀ عمل تو باشد.»

﴿أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَهِ وَٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ قَبِيلًا﴾؛[[17]](#footnote-17) «یا این آسمان را یک‌مرتبه (چند سانتی) پایین بیاوری (خورشید را پایین بیاوری، ماه را پایین بیاوری، ستاره‌ها را پایین بیاوری، یک سنگ بزرگی که از آسمان پایین بیاوری روی زمین ما تماشا کنیم)، یا اصلاً خدا را با تمام ملائکه‌اش بیاوری روی زمین، بعد به تو ایمان می‌آوریم، واقعاً هم ایمان می‌آوریم.»

﴿أَوۡ يَكُونَ لَكَ بَيۡتٞ مِّن زُخۡرُفٍ﴾؛[[18]](#footnote-18) «یا خانه‌ات از طلا باشد، دیوارهایش طلا باشد، اتاق‌هایش طلا باشد، حالا آن‌وقت هم ایمان می‌آوریم.»

﴿أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾؛ «یا اینکه بروی به آسمان (و ما ببینیم که رفتی به آسمان و دروغ هم نیست، باز هم این کافی نیست)؛»

﴿وَلَن نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥ﴾؛ «باز هم ایمان نمی‌آوریم تا اینکه ببینیم که رفتی آسمان آنجا از پیش خدا در آسمان کتابی دست گرفتی، پر زدی و آمدی روی زمین کتاب را جلوی ما خواندی، آن‌وقت ما ایمان می‌آوریم.»

﴿قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا﴾.[[19]](#footnote-19)

 ای پیغمبر به این مردم بگو که: شما خیلی اشتباه می‌کنید! همۀ این حرف‌هایی که می‌زنید از روی اساس نیست، خدا در آسمان نیست، اصلش اینجا نیست، محل ندارد، کتابی که به من داده می‌شود کتاب به‌واسطۀ وحی در قلب من است، خارجی نیست، کتاب خارجی نیست و امثال اینها؛ و خدا را من چطور بیاورم پیش شما، ملائکه را چطور بیاورم پیش شما؟! جنس خدا مثل انسان و بشر و درخت نیست، ملائکه مثل انسان و درخت دارای پیکر مادّی نیستند!

 بعد دارد که:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَلَـٰٓئِكَةٞ يَمۡشُونَ مُطۡمَئِنِّينَ لَنَزَّلۡنَا عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكٗا رَّسُولٗا﴾.[[20]](#footnote-20)

«بله اگر روی زمین تمام این انسان‌هایی که دارند حرکت می‌کنند به جایشان ملک بودند، آن‌وقت ما یک پیغمبری می‌آوردیم که ملک بود.»

## عبور پیغمبر از عالم نسیان و رسیدن به حقیقت، علّت تفاوت ایشان با سایر افراد

 امّا حالا که همه انسانند، پیغمبرشان هم انسان است. حتماً انسان است و از میان همین‌هاست؛ منتها یک پیغمبری ‌است که از این عالَم نسیان عبور کرده و به حقیقت و واقع و معنا دست یافته و به مبدأ دست یافته است، دیگر مثل فنری نیست که جمعش کنند و در اثر آن قوّۀ کُنِش، این خودش را نگه دارد و ولش کنند آن‌طرف برگردد به جای اوّلش، این‌طور نیست، این حال انعطاف را از دست داده، این ثبات پیدا کرده است، آنها ثبات پیدا کرده‌اند؛ ولی انسان ثبات ندارد. در همین سورۀ مبارکه در چند جا، خدا به این انسان، همین انسانی که روی زمین دارد زندگی می‌کند، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا﴾.

«وقتی ما شما را می‌بریم در دریا داخل کشتی سوار می‌کنیم و یک گرفتاری که به شما می‌رسد، آن‌وقت ﴿ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ آنجا دیگر همۀ اسباب و علل و مستمسکات را فراموش می‌کنید و دست به خدا می‌زنید و التجاء به خدا می‌زنید؛ امّا وقتی شما را که کنار ساحل می‌آوریم، ﴿أَعۡرَضۡتُمۡ﴾ اِعراض می‌کنید، فراموش می‌کنید کشتی را که ما آوردیم کنار ساحل، باز فراموش می‌کنید وقتی پیاده شدید.»

﴿أَفَأَمِنتُمۡ أَن يَخۡسِفَ بِكُمۡ جَانِبَ ٱلۡبَرِّ أَوۡ يُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ حَاصِبٗا ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ وَكِيلًا﴾.[[21]](#footnote-21)

«همین‌که شما را آوردیم کنار یک خشکی و دریا و از غرقاب دریا نجات پیدا کردید (مسلم است دیگر، آدم در خشکی که غرق نمی‌شود، غرق می‌شود؟ نه، در خشکی انسان غرق نمی‌شود)، ولی آیا شما مأمونید به همان خدایی که در وسط دریا شما را گرفتار طوفان کرد، الآن که در خشکی ایستادید یک خَسفی بشود زمین دهن باز کند یک شهر را فرو ببرد در کام خود هلاک کند و سر به هم بیاورد؟! آیا شما ایمنی دارید؟!»

 این خسف‌هایی که پیدا شده، این زلزله‌هایی که آمده و شهرها همین‌طور رفته، مگر غیر از این بوده است؟! چه کسی این کار را کرده است؟ چه فرقی می‌کند، آن خدایی که در دریاست، حالا هم همان خداست. وقتی انسان وسط دریا بود خدا بود، امّا آمد کنار و از کشتی پیاده شد، خدا از بین رفت، گم شد، یا مُرد، یا حیاتش تمام شد؟! نه، خیال ما عوض شد و خیال ما غلط است! خدا در آن‌وقت هم ثابت است.

 انسان باید به جایی برسد که در دعاهایش خدا را ثابت ببیند، هم آنجا با خدا باشد، هم اینجا. حالا ما شما را آوردیم کنار ساحل، خسف هم نکردیم همین‌طور ایستادید یک‌مرتبه یک حاصب بیاید ـ حاصب به آن بادی می‌گویند که با خود، حُصبان دارد؛ حصبان به معنی ریگ است.[[22]](#footnote-22) یک باد وقتی که می‌آید ریگ‌ها را می‌ریزد روی سر انسان، تمام است؛ در عرض ده دقیقه همۀ یک شهر را نابود می‌کند، و نظیرش هم دیده شده است ـ، شما که آمدید کنار ساحل، از این هم ایمنی دارید، از این مأمون هستید؟! یا اینکه نه، این کار را هم نکنیم، شما را دو مرتبه برگرداند داخل دریا:

﴿أَمۡ أَمِنتُمۡ أَن يُعِيدَكُمۡ فِيهِ تَارَةً أُخۡرَىٰ فَيُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ قَاصِفٗا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغۡرِقَكُم بِمَا كَفَرۡتُمۡ ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمۡ عَلَيۡنَا بِهِۦ تَبِيعٗا﴾.[[23]](#footnote-23)

 [خدا] شما را آورد کنار ساحل، کفران نعمت کردید و خدا را فراموش کردید، خدا دو مرتبه شما را می‌برد داخل دریا ـ این هم که خیلی مهم نیست، انسان هر وقتی که سفر دریا کرده، منحصر به یک بار نبوده است؛ افرادی که طیاره سوار شدند، باز هم سوار می‌شوند؛ آدم‌هایی که کشتی سوار شدند خب باز هم سوار می‌شوند دیگر ـ، وسط دریا شما را غرق می‌کند به عوض کفرانی که کردید، یا اینکه غرق هم نکند یک قاصف بیاورد از آن بادهایی که بزند آن کشتی را له کند و خرد کند، آن‌وقت در آنجا کیست که بیاید گردن خدا را بگیرد و خدا را محاکمه کند: خدایا چرا اینها را غرق کردی، مگر اینها بندگان تو نبودند؟! اینها مسلمان نبودند؟! اینها چنین نبودند؟! می‌گویی خدای ارحم‌الراحمین هستم و... ، اگر می‌خواستی اینها را از بین ببری چرا خلق کردی؟! تو خدای رحمتی!

 آیا در آن‌وقت که خداوند عذابش را نازل کرد و آن قاصف و ریح زد آن کشتی را خرد کرد یا به‌واسطۀ امر دیگر که واقعاً عذاب بود، یک تَبیعی داری؟! تَبیع یعنی کسی که کار را دنبال می‌کند، آن وکیل و آن کسی که از طرف انسان دنبال کار می‌رود که به نهایت برساند و محاکمه کند، بیاید خدا را محکوم کند؛ نه، این حرف‌ها نیست!

## گرفتاری‌ها و شدائد برای ایجاد بیدارباش و تنبّه

 ای انسان! تمام این گرفتاری‌ها و شدائد برای تنبیه و بیدارباش و ادراک و فهم توست؛ برای اینکه از این عالم پندار بیرون بیایی، پاهایت را بگذاری آنجایی که محکم است، آنجایی که محمّد و آل محمّد گذاشتند.

 «بِآلِ مُحمَّدٍ عُرِفَ الصَّوابُ» معنایش این است که آنها در این دنیا حرکت کردند و رسیدند به همان‌جایی که دیگر کشتی باشد یا نباشد، دریا باشد یا نباشد، طوفان باشد، زلزله باشد، گرسنگی باشد، خسف باشد، راحتی باشد، باغ باشد، اینها برای آنها یکسان است و آنها همیشه هم با خدا هستند. این [مطلب]، حضرت صادق علیه السّلام را حضرت صادق کرده است؛ و این، معنایش این است که انسان را ـ اگر از «نسیان» مشتق باشد ـ از این معنا عبور داده و به آن جایی رسیده که جزء مستثنیات است، نه مستثنیٰ‌منه. چون در قرآن مجید داریم:

## انانیّت و ایراد موجود در نفس، علّت منع خیر و عدم انفاق

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا \*إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعٗا \* وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا﴾.[[24]](#footnote-24)

« ما که انسان را خلق کردیم، او را هلوع خلق کردیم (هلوع یعنی: آدم بُزدل و کم‌جرأت و کم‌جُربزه و هر چیزی که ببیند دلش بخواهد و زود از چیزی بترسد؛ انسان این‌طوری است). ﴿إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعٗا﴾؛یک ضَرّی به او برسد و گرفتاری، دادش بلند می‌شود. ﴿وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا﴾؛ خیری به او برسد زود برمی‌دارد قایم می‌کند!»

 حالا دیگر خیری به تو رسید، چرا قایم می‌کنی؟! بردار ببر قسمت کن! خیر که رسید از خدا رسید، چرا آن را قایم می‌کنی؟! چرا منعش می‌کنی؟!

﴿قُل لَّوۡ أَنتُمۡ تَمۡلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحۡمَةِ رَبِّيٓ إِذٗا لَّأَمۡسَكۡتُمۡ خَشۡيَةَ ٱلۡإِنفَاقِ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ قَتُورٗا﴾.[[25]](#footnote-25)

«بگو ای پیغمبر: اگر شما تمام خزائن رحمت خدا را مالک بودید، باز هم می‌گفتند: انفاق کن، می‌ترسیدید.»

 ﴿لَّوۡ أَنتُمۡ تَمۡلِكُونَ خَزَآئِنَ﴾؛ نه یک خزینه، تمام خزائن رحمت! نه خزینۀ طلا و نقره و فیروزه و... ، تمام خزائن رحمت اگر مِلک شما بود باز هم می‌گفتند: بیا انفاق کن، نمی‌کردید! چون تو، تو هستی؛ توئیّت تو، همین توئیّتی که الآن داری، آن‌وقت در همین توئیّت بودی. اگر از توئیّت بیرون آمدی، انفاق می‌کنی و تا تو، تو هستی، خزائن را هم به تو بدهند باز هم تویی: ﴿إِذٗا لَّأَمۡسَكۡتُمۡ خَشۡيَةَ ٱلۡإِنفَاقِ﴾؛ می‌ترسیدید که انفاق کنید کم بشود!

 حالا می‌ترسید انفاق کنید کم بشود چون می‌گویید: چیزی ندارم! امّا این به‌خاطر چیزی نداشتن نیست، به‌خاطر این است که نفْس‌تان مورد دارد؛ نه به‌خاطر اینکه چیزی ندارید! مگر کسانی که انفاق می‌کنند اینها همه مال‌دارها هستند؟! ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ قَتُورٗا﴾؛ جنس انسان، فلز انسان قَتور است، هرچه می‌دهیم جمع می‌کند، انسان این‌طوری است. [امّا] آن محمّد و آل محمّد که:

بِآلِ محمَّدٍ عُرِفَ الصَّوابُ \*\*\* و فی أبیاتِهِم نَزَلَ الکِتابُ

 آنها دیگر قَتور نیستند، ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ قَتُورٗا﴾ نیستند؛ هَلوع، ﴿إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعٗا \* وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا﴾ نیستند؛ آنها چه کسانی هستند؟ ﴿إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ﴾[[26]](#footnote-26) هستند، چون خدا می‌گوید: ما انسان را این‌طور خلق کردیم ولی «الاّ» دارد: ﴿إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ﴾، یک «الاّ»های کوچکی به آن زده است: «الاّ آن کسانی که نمازگزارند.» آن‌وقت، آن نمازگزارها را هم خودش برای ما بیان می‌کند:

﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ \* وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ \* لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ \* وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ...﴾.[[27]](#footnote-27)

 تمام این خصوصیّات را بیان می‌کند که: خیال نکنید ما که دو رکعت هم نماز خواندیم و... انتظار وحی داریم؛ این نمازها نه! آن نمازهایی که خوانده می‌شود، آن انسان را از آن مستثنیٰ‌منه که عمومیّت دارد و تمام افراد بشر را گرفته است، بیرون

می‌آورد و فردهای استثنایی می‌کند؛ این فردهای استثنایی می‌شوند محمّد و آل محمّد. و لذا: «بِهِم وَ بِجَدِّهِم لا یُستَرابُ»؛ چرا اینها یک‌طوری هستند که [لا یُستَرابُ هستند]؟ این همه افراد، مکتب‌ها، مدرسه‌ها، کتاب‌ها، فیلسوف‌ها، مذاهب، اینها می‌آیند و می‌روند، اینها همه‌شان یُستراب هستند؛ یُستراب یعنی: محلّ ریب، شبهه.[[28]](#footnote-28) اینها هستند که هیچ شبهه‌بردار نیستند؛ یعنی اینها به جایی رسیدند که اگر ﴿تَمۡلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحۡمَةِ رَبِّيٓ﴾، انفاق می‌کردند، اتّفاقاً به خزائن هم رسیدند و انفاق هم کردند؛ آن کسی که به مقام توحید پروردگار برسد، به خزائنش نرسد؟!

## معنای انفاق امام علیه السّلام به تمام عالم وجود

 انفاقشان چه بوده است؟ الآن تمام دنیا دارد انفاق می‌شود، مگر چه انفاق می‌شود؟ و خیلی خیلی ساده است! انفاق این نیست که مثلاً بردارند گندم و جو را بریزند در باسکول یا در ترازو و بعد کیسه‌ها را بردارند جمع کنند و بیایند [انفاق کنند]؛ نه! آنها الآن به تمام عالم وجود دارند انفاق می‌کنند. قَسَم به خدا الآن نَفَس کشیدن ما، حیات ما، ادراک ما، وجود ما، هر سلول بدن ما، زیر نظر مستقیم امام است؛ نه اینکه بگویم زیر نظر! اینها تعبیر است! وجود ما مندّک در وجود اوست، علم ما، حیات ما، روزی ما، حرکت دست ما، تکان دادن سر ما، وزن ما، ایدۀ ما، اندیشۀ ما، حرکت ما، مقصد ما، مقصود ما، این درختی که تکان می‌خورد، این آبی که داخل این ظرف وجود دارد، این ادراکی که در آقایان محترم است، تمام دنیایی که دارد اداره می‌شود، این کوه‌های صلب و سخت، این ابرهایی که در آسمان حرکت می‌کند، با هر ذرّه‌اش امام احاطه و غلبه دارد، احاطۀ وجودی و غلبه دارد؛ آن‌وقت این می‌شود انفاق. انفاق یعنی: ایجاد عالم کثرت و نفقه دادن از لوح محفوظ و از امّ‌الکتاب به تدریج در عالم محو و اثبات، که در نزد ما به همین امور روزمرّه و روزگار مشهود می‌شود.

## انسان، مستعدّ برای رفتن به أسفَلُ‌السّافلین و رسیدن به أعلَی‌علّیّین

 و صحبت این است که این یک مقامی است که برای انسان مسدود نیست. این انسان، یک اُعجوبه‌ای است از همۀ اُعجوبه‌ها عجیب‌تر! همین انسان یک‌وقتی می‌رود به اسفل‌السّافلین، یک‌وقتی می‌رود به أعلیٰ‌علّیّین؛ این کبوتر را شما رهایش کن، یک‌مرتبه خودش را می‌زند می‌رود ته چاه و در آنجا خودش را زندانی می‌کند و در قاذورات و تاریکی و... ؛ و یک‌مرتبه پر می‌زند می‌رود به آسمان، به جایی که دیگر انسان اصلاً آن را نمی‌بیند. فقط فارق بین او و این، اندیشه و اختیار و همّت است.

﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ لَمۡ يَكُن شَيۡ‍ٔٗا مَّذۡكُورًا \* إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا﴾.[[29]](#footnote-29)

 همین! ما انسان را خلق کردیم و او را سمیع و بصیر قرار دادیم و او را مورد تکلیف قرار دادیم؛ این شد انسان! حالا اگر این‌طرف را اختیار کند، می‌رود و محو و فانی در محمّد و آل محمّد می‌شود و «بِهم و بِجدّهم لا یُسترابُ» می‌شود؛ آن‌طرف را رها کند، آنجایی می‌رود که دیگر از هر بهیمه‌ای آشفته‌تر، از هر قبیحی قبیح‌تر، از هر زشتی زشت‌تر، و از هرچه تصوّر کنی پست‌تر می‌شود. بنابراین، عمدۀ اشکال کار انسان این است که انسان یک وجود خیلی مبهم و پیچیده است و هر کاری می‌کند باز هم آن موقعیّت خود که تمام قوا و استعدادات را من‌جمیع‌الجهات دارد، به فعلیّت نمی‌رسد! البته از این هم عجیب‌تر است!

## فقر محض بودن پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله در مقابل پروردگار

 من یک کتابی می‌خواندم که در این کتاب ـ خیلی کتاب إلحادی است و همه چیز را انکار کرده بود؛ البته این کتاب را اینها می‌گویند از طرف خارج آورده شده ـ پیغمبر را یک آدم ساحر [دانسته]، آیات قرآن، احادیث و تمام حرف‌های پیغمبر را [سحر می‌داند]. من گفتم اصلاً این بدبخت نفهمیده است! ما که پیغمبر را به این معنا قبول داریم [به این خاطر است] که از خود هیچ نداشت و هرچه داشت از طرف پروردگار بود، هر کلمه‌اش از طرف خدا بود، این پیغمبر را معجزه می‌دانیم؛ اگر اینها از طرف خدا نبود و از طرف خودش بود، اینکه هزار هزار برابر عظمتش بیشتر بود! توجّه نکردید چه عرض می‌کنم؟! شما یک گنجشک را بردارید تماشا کنید، ما می‌گوییم گنجشک خیلی عجیب است! آخر چشم دارد، گوش دارد، زبان دارد، ادراک دارد، احساس دارد، قوّۀ غاذیه دارد، چه و چه و چه؛ و می‌گوییم: عجب، صنع پروردگار است! خیلی مهم است. امّا اگر این گنجشک تمام این معانی از خودش بود، یعنی واقعاً خودش بود، این اَعجب نبود؟! آن خدا بود دیگر! آن کسی که می‌گوید: پیغمبر ساحر بوده و دروغ بوده و این قرآن را از پیش خودش آورده است، پس هر آیۀ قرآن معجزه است، هر آیه! خب تو بیا آیۀ قرآن بیاور.[[30]](#footnote-30) پس این ساحر در هر آیۀ قرآن اعجاز کرده است، انسان باید بیشتر تعجّب کند؛ ولی علی‌کلّ‌تقدیر، انسان دست از اعجاز نمی‌تواند بردارد و آن کسانی که پیغمبر را از آن معنا به این معنا تغییر می‌دهند، برای انکار خودشان است و الاّ معجزه بودن در [اوست].

## ایمنی از تزلزل و خواطر، فقط با چنگ زدن به ریسمان محکم اهل‌بیت علیهم السّلام

 و «بِهم و بِجدّهم لا یُسترابُ»؛ درهرحال، انسان تا اینکه یک جای محکمی نداشته باشد، به یک ریسمان محکمی دست نزند، از تزلزل و خواطر و خاطرات و آشوب‌ها ایمن نباشد، سلامت پیدا نکند، و تا پایش جای محکم نباشد [به مطلب نمی‌رسد]؛ ﴿وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا﴾.[[31]](#footnote-31) در رودخانه‌های بزرگ دیده‌اید، آب رودخانه به بعضی از خاک‌ها زده است و مقداری از آن رودخانه را از زیر برده است درحالی‌که روی آب هم خاک است؛ انسان که برود، فرو می‌رود، چون خاک از زیر بیرون آمده است. قرآن می‌گوید قبل از این، خانه‌های خودتان را روی اینجاها بنا کرده بودید، اینجاها دیگر زیر نداشت، اصل نداشت؛ ﴿فَٱنۡهَارَ بِهِۦ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾.[[32]](#footnote-32) این پیغمبر آمد شما را نجات داد، آمد برایتان یک خانه ساخت، این خانه را به اندازه‌ای محکم ساخت که رفت تا پنجاه متری، صد متری زمین، از آنجا این بتن‌آرمه را ریخت و پایه‌اش از آنجا است؛ و تازه آنجا هم رفت اطمینان پیدا نکرد، گفت شاید آنجا هم زیرش آب باشد و... . خلاصه رفت کلنگ را به یک جایی زد که دیگر از آنجا محکم‌تر نبود. یک کوهی بود، یک سنگی بود که از آنجا هیچ [محکم‌تر نبود]، از آنجا بلند کرد و این دین و شریعت و قاموس را برای ما بیان کرد.

 پس اگر حرکت بکنیم می‌رسیم، و إن‌شاء‌اللَه به همان مطالبی که حضرت صادق علیه السّلام به [آن مطالب] رسید، به همان انسان کاملی که وقتی که جنازۀ آن حضرت را حرکت دادند در روز بیست و پنجم [شوال] و در مدینه دفن می‌کردند، می‌گویند آن روزی بود که تمام مدینه تعطیل شد، خیلی مفصل است. در پشت جنازه یک شاعری شعر می‌گفت:[[33]](#footnote-33)

## شعر شاعر عرب در تشییع جنازۀ امام صادق علیه السّلام

«من واقعاً نمی‌دانم که الآن این بدنی که می‌خواهد زیر خاک برود، این بدن کسی است که دارد زیر خاک می‌رود، یا تمام عالم با این بدن دارد زیر خاک می‌رود؟!»

 و درست دارد می‌گوید؛ این بدن که نیست، حضرت صادق علیه السّلام در دنیا یک بدنی که نبود، این رفت رسید به همان‌جایی که افاضۀ وجود و قدرت و علم و [حیات] از ناحیۀ پروردگار بر همۀ عالم وجود است، حالا که آن نَفْس دارد تشییع می‌شود، پس بنابراین بدن زیر خاک نمی‌رود، کوه‌ها دارد زیر خاک می‌رود!

## توجّه به پروردگار و استقامت در طریق و فقر و نیاز، راه رسیدن به مطلوب

 و إن‌شا‌ء‌اللَه انسان با توجّه به پروردگار و استقامت در طریق و توسّل و تبتّل و فقر و نیاز، باید یک کاری بکند که از آن مُستَثنیٰ‌منه خارج بشود، داخلِ مُستَثنیٰ بشود.

ما اسْتَثنَت «إلّا» مَعَ تمامٍ ینتصب \*\*\* و بعدَ نَفیٍ أو کَنفیٍ انْتَخِب

اِتِّباعَ ما اتَّصَل و انْصِب ما انقَطَع \*\*\* و عَن تَمیمٍ فیه إبدالٌ وَقَع[[34]](#footnote-34)

 در اِستثناءِ متّصل، همیشه بایستی که در جملۀ مثبت، اِستثناء منصوب باشد. در جملۀ استثناءِ منفی [منقطع]، حجازیّون و تَمیمیّون با هم دیگر فرق دارند؛ حجازیّون نصب می‌دهند، تمیمیّون قائل به إبدال هستند.

 علیٰ‌کلّ‌تقدیر، مطلب را ما برسانیم: آدم باید در مستثناء بیاید؛ ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾، خدا فاتحۀ همه را خواند ﴿إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ﴾؛ چرا در مصلّین نباشیم؟! و نظیر این استثناها چند جای قرآن هست که خیلی عجیب است، که یک حکمی را به عنوان کلّی گرفته‌اند؛ مثلاً:

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ \* ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ \* إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ﴾.[[35]](#footnote-35)

«ما انسان را در بهترین قوام [آفریدیم، و سپس او را به پائین‌ترین درجه از منازل پست فرود آوردیم! مگر آن کسانی که ایمان آورده‌اند و أعمال شایسته انجام داده‌اند]!»

 نمی‌دانید در خلقت انسان که خداوند متعال خلق کرد، چه‌کارها کرد! از آن بالا آمد اینجا و او را پایین انداخت. [استثنا] به ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ﴾ زد دیگر؛ ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَٰتِ﴾، که آنها در ﴿أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ﴾ نمی‌مانند و آنها می‌روند، یعنی اصلاً نمی‌گذارند که به اسفل‌السّافلین برسد و در آنجا باشند؛ آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام دادند ﴿فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ﴾،[[36]](#footnote-36) یعنی: معامله‌شان با خداست، کسی بر اینها منّتی نمی‌گذارد، دوئیّتی نیست، جدایی نیست! اینها یک هم‌چنین اجری از پروردگار به آنها برسد!

 إن‌شا‌ءاللَه خداوند ما را از شیعیان ائمّه علیهم السّلام قرار بدهد و دست ما را هم همیشه به این خاندان محکم کند، پای ما را محکم کند، نیّت ما، اندیشۀ ما، صراط ما و روش ما را قویم و مستقیم قرار بدهد؛ و إن‌شاء‌اللَه که از آن مُستَثنیٰ‌مِنه خارج کند و در مُستَثنیٰ داخل کند! إن‌شاءاللَه!

1. سفینة البحار، ج ٧، ص ٦٦. [↑](#footnote-ref-1)
2. امام شناسی، ج ١٢، ص ٣١٧، تعلیقه ١:

«از اینجاست که ناشی اکبر شاعر شیعی اهل‌بیت در اشعارش، منزلت علم أمیرالمؤمنین علیه السّلام را طوری توصیف کرده است که مردم تاب تحمل آن را نداشتند و از آن می‌ترسیدند. آنجا که می‌گوید:

[١] بآل محمّدٍ عُرِفَ الصوابُ \*\* و فی ابیاتهم نزل الکتابُ

[٢] و هم حُجَج الإله علی البرایا \*\* بهم و بجدّهم لا یستراب

[٣] طعام سیوفهم مهج الاعادی \*\* و فیضُ دم الرّقاب لها شرابُ

[٤] و لا سیّما أباحَسن علیًّا \*\* له فی العلم مرتبة تهابُ

[٥] إذا نادت صوارمه نفوساً \*\* فلیس لها سوی نعمٍ جوابُ

[٦] و بین سنانه و الدّرع صلحُ \*\* و بین البیض و البیض اصطحابُ

[٧] هو النّبأ العظیم و فلک نوح \*\* و بابُ الله و انقطع الخطابُ

 ”[١]. راه راست به آل محمّد شناخته شد و در خانه‌های آنها قرآن فرود آمد.

[٢]. و آنها هستند که حجّت‌های خداوندند بر مردمان که نه در ولایت و امامت ایشان شکّی است و نه در نبوّت جدّشان رسول خدا.

[٣]. خوراک و خوردنی شمشیرهای آنها خون دل‌های دشمنان است و آب و آشامیدنی آن شمشیرها جریان و فیضان خون گردن‌های آنهاست.

[٤]. بالأخص حضرت ابوالحسن علی بن ابی طالب که دارای مقام و مرتبه علمی است که مردم از آن در هراس و دهشت افتند.

[٥]. چون تیغ‌های شمشیرهای او نفوس دشمنان را به سوی خود بخواند، آنها غیر از پاسخ اجابت جوابی ندارند.

[٦]. پیوسته در میان نیزه او با زره دشمن صلح و آشتی است هم‌چنان که در میان شمشیر او با کلاه‌خود دشمن هم‌نشینی و مصاحبت است.

[٧]. اوست خبر بزرگ و کشتی نوح و باب خداوند، و دیگر گفتار منقطع است و کلام تمام است.“

در نامه دانشوران ناصری، ج ٥، ص ٤٠٥ تا ص ٤٠٧ درباره سرایندۀ این ابیات بحث کرده است و گوید:

”محدّث نیشابوری، آنها را به ابن فارض مصری، عارف مشهور نسبت داده و دلیل صریح بر تشیّع وی گرفته است. و سپهر کاشانی در ناسخ التواریخ و صاحب کفایة الخصام که ترجمه غایة المرام است، آن را از عمرو بن عاص دانسته‌اند؛ و حتی صاحب کفایة الخصام می‌گوید: امام فخر رازی در تفسیر خود بر این سخن تصریح کرده است و نیز برخی از محدثین همچون مهذب‌الدّین احمد بن رضا در تحفة الذخائر این اشعار را در جمله قصایدی که در روز عید غدیر خم گفته‌اند مذکور ساخته و به عمرو بن عاص منسوب می‌داند. سپهر در ذیل یوم الغدیر که این ابیات را از عمرو بن عاص نقل می‌کند، دو بیت در ما قبل بیت اخیر می‌افزاید که:

علیُّ الدّرُّ الذهبُّ المصفّی \*\* و باقی الناس کلُهم ترابُ

هو البکّاءُ فی المحرابِ لیلاً \*\* هو الضَحّاک إذا اشتدّ الضِـّرابُ

«فقط علی است که درّ درخشان و طلای خالص است و بقیۀ مردم همگی خاکند.

اوست که در محراب عبادت در شب‌های تار به شدّت می‌گرید و در روزهای روشن در معرکۀ جنگ که گیرودار افزونی یافته و حمله به حمله پیوسته است، به شدّت خنده می‌نماید.»“

آنگاه گوید: ”از ترجمۀ احوال علی بن عبد الله، شاعر شیعی که او را ناشی اکبر گویند، این طور استفاده می‌شود که این ابیات از اوست. ناشی می‌گوید:

من در سال سیصد و بیست و پنج هجری در جامع کوفه، شعر خویش املاء می‌کردم و مردم می‌نوشتند. ابوالطیب متنبّی در آن جمع حاضر می‌شد و هنوز شهرتی نداشت و به لقب متنبّی معروف نبود. روزی آن قصیده را املاء کردم که مطلعش این بیت است:

بآل محمّدٍ عُرِفَ الصوابُ \*\* و فی ابیاتهم نزل الکتابُ

چون رسیدم به این دو بیت که در ستایش أمیرالمؤمنین علیه السّلام است:

کأنّ سنان ذابله ضمیرُ \*\* فلیس عن القلوب له ذهابُ

و صارمُهُ کبیعته بِخُمّ \*\* معاقده من القوم الرقابُ

«گوئیا نیزۀ وی اندیشه خاطر است که هیچ‌گاه از دل‌ها بیرون نرود.

و تیغ او به مثابۀ بیعت غدیرش در گردن‌های آن گروه است.»

چون‌که این دو بیت را بخواندم، دیدم ابوالطیب متنبّی هر دو را نوشت و با خویش بداشت تا بعداً همین مضمون را در اشعار خود آورد.“

باری نویسندۀ نامه دانشوران انتساب این بیت را از جهاتی که ذکر می‌کند به ناشی اکبر، اقرب می‌داند؛ زیرا که سبک و سیاقت و مضمون و نظم این سخن نه با اسلوب صدر اول موافق است و نه با لسان شرف‌الدین عمر ابن فارض.» [↑](#footnote-ref-2)
3. جهت اطلاع بیشتر پیرامون انتقاد شدید شافعی از ابوحنیفه امام شناسی، ج ‌١٦ و ١٧، ص ٤٣٨. [↑](#footnote-ref-3)
4. امام شناسی، ج ‌١٦ و ١٧، ص ٤٩٠:

«إن کانَ رَفضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ \*\* فَلیَشهَدِ الثَّقَلانِ أنّی رافِـضی\*

اگر بنا بشود رافضی بودن، محبّت آل محمّد بوده باشد، پس جنّ و انس گواهی دهند که من از رافضیان هستم‌.»

\*. معجم الأدباء، ج ١٧، ص ٣١٠؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ٩، ص ٢٠؛ تفسیر الرازی، ج ٢٧، ١٦٦.

و نیز در امام شناسی، ج ١٦ و ١٧ ‌، ص ٤٨٧، «شرح حال محمّد بن ادریس شافعی»:

«وقتی از شافعی از اوصاف مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسیدند، او در پاسخشان گفت‌: ”ما یَسَعُنِی أن أقُولَ فی حَقِّ مَنِ اجتَمَعَت فیهِ ثلاثٌ مع ثلاثٍ لَم یَجتَمِعنَ فی أحَدٍ قَطُّ: الجُودُ مع الفَقرِ، و الجَلادَةُ مع الرّأیِ، و العِلمُ مع العَمَلِ.“ ثُمَّ أنشا یَقولُ:

”أنا عَبدٌ لِفَتًی أُنزِلَ فیهِ هَل أتَی \*\* إلیٰ مَتیٰ أکتُمُهُ إلیٰ مَتیٰ إلیٰ مَتیٰ؟“

”مرا توان آن نیست که لب بگشایم در حقّ کسی که در وی سه صفت با سه حالت گرد آمده‌اند، آن صفاتی که با آن حالات، هیچ‌وقت در کسی گرد نیامده‌اند: سخاوت با فقر، و تردستی با عاقبت‌اندیشی، و علم با عمل. و سپس شروع کرد به سرودن این بیت:

من بنده و غلام آن جوان‌مردی می‌باشم که دربارۀ او سورۀ هَل أتیٰ فرود آمد. تا کی من این حقیقت را کتمان کنم؟! تا کی؟! تا کی؟!“

و نیز از او نقل شده است که در جواب مرد دیگری که از این موضوع از او پرسید، او در جواب گفت‌: ”ما أقُولُ فِی رَجُلٍ أسَرَّ أولیاؤُهُ مَناقِبَهُ تَقیَّةً، و کَتَمَهُ أعداؤُهُ حَنَقًا و عَداوَةً، و مَعَ ذَلِکَ قَد شاعَ مِنهُ ما مَلأتِ الخافِقَینِ.

 من چه بگویم راجع به مردی که دوستانش مناقبش را از روی خوف و تقیّه‌ کتمان کردند، و دشمنانش از روی کینه و عداوت. و با وجود این، به‌قدری از آن مناقب شیوع پیدا کرده است که مشرق و مغرب عالم را پر کرده است.“... .

و از جمله آنچه مشهور و متواتر از اوست، گفتار اوست در جملۀ آنچه که تمامی‌اش بدو نسبت داده شده است‌:

١. لَو أنَّ المُـرتَضَی أبدا مَحَلَّه \*\* لَخَرَّ النّاسُ طُرًّا سُجَّدًا لَه

٢. و ماتَ الشّافِعِیُّ لَیسَ یَدرِی \*\* علـیٌّ رَبُّهُ أم رَبُّهُ الله

”١ـ اگر هرآینه مرتضی محلّ و جا و موقعیّت خود را ظاهر می‌نمود، تحقیقاً جمیع مردم به سجدۀ وی بر روی خاک می‌افتادند.

٢ـ و شافعی مُرد درحالی‌که نمی‌دانست: پروردگار او علی است و یا پروردگارش الله است.“

و هم‌چنین از اوست‌:

١. إذا فِی مَجلِسٍ ذَکَروا عَلیًّا \*\* و شِبلَیهِ و فاطِمَةَ الزَّکِیَّة

٢. یُقالُ: تَجاوَزُوا یا قَومِ عَنه \*\* فَهَذا مِن حَدِیثِ الرّافِضِیَّة

٣. بَرِئتُ إلَی المُهَیمِنِ مِن أُناسٍ \*\* یَرَونَ الرَّفضَ حُبَّ الفاطِمیَّة

٤. علیٰ آلِ الرَّسُولِ صَلاةُ رَبّی \*\* وَ لَعنَتُهُ لِتِلکَ الجاهِلِیَّة

”١ـ وقتی که در مجلسی نام علی و دو شیربچّۀ او و فاطمۀ مطهّر و کامل در انسانیّت برده شود،

٢ـ می‌گویند: ای قوم! از ذکر آنان روی بگردانید، چراکه این‌گونه گفتار، گفتار رافضیان است.

٣ـ من به خداوندِ با هیمنه و با سیطره، بیزاری می‌جویم از مردمانی که رافضی بودن را محبّت خاندان فاطمه می‌پندارند.

٤ـ بر آل و اهل‌بیت رسول خدا باد صلوات پروردگار من! و لعنت او بر آن اندیشۀ جاهلیّت باد!“» [↑](#footnote-ref-4)
5. الشّفاء (الإلهیات)، ص ٤٢٥ و ٤٢٦؛ النّجاة، ص ٣٧٦ و ٦٨٦. [↑](#footnote-ref-5)
6. الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ٨، ص ٢٧١. [↑](#footnote-ref-6)
7. الإشارات و التنبیهات، ص ٨٣. [↑](#footnote-ref-7)
8. کتاب العین، ج ٧، ص ٣٠٤. [↑](#footnote-ref-8)
9. لسان العرب، ج ٦، ص ١١. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره إسراء (١٧) آیه ٨٣ و ٨٤. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره کهف (١٨) آیه ١١٠؛ سوره فصّلت (٤١) آیه ٦. امام شناسی، ج ١، ص ١١١:

«بگو ای پیامبر که حقّا من انسانی همانند شما هستم.» [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره مؤمنون (٢٣) آیه ٣٣. امام شناسی، ج ١، ص ١١١:

«می‌خورَد از آنچه شما از آن می‌خورید و می‌آشامد از آنچه شما از آن می‌آشامید.» [↑](#footnote-ref-12)
13. از باب نمونه رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ٢، ص ٦٣٦ ـ ٦٦٠. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره إسراء (١٧) آیه ٩٥. معاد شناسی، ج ٣، ص ١٦:

«ای پیامبر بگو: اگر در روی زمین به‌جای مردم فرشتگانی بودند که به حال اطمینان و استقرار زیست نموده و راه می‌رفتند، ما هم از آسمان برای هدایت آنان فرشتۀ سماوی را به عنوان پیامبر و رسالت می‌فرستادیم.» [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره إسراء (١٧) آیه ٩٠. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره إسراء (١٧) آیه ٩١. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره إسراء (١٧) آیه ٩٢. [↑](#footnote-ref-17)
18. ـ ٦. سوره إسراء (١٧) آیه ٩٣. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره إسراء (١٧) آیه ٩٥. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره إسراء (١٧) آیه ٦٧. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره إسراء (١٧) آیه ٦٨. [↑](#footnote-ref-21)
22. لسان العرب، ج ١، ص ٣٢٠. [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره إسراء (١٧) آیه ٦٩. [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره معارج (٧٠) آیه ١٩ ـ ٢١. [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره إسراء (١٧) آیه ١٠٠. [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره معارج (٧٠) آیه ٢٢. [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره معارج (٧٠) آیه‌ ٢٣ ـ ٢٦. مهر تابان، ص ١٨١:

«آنان که در نماز خود به‌طور پیوسته دوام دارند. و آنان که در اموال خود حقّی برای فقیر سائل و فقیر محروم معیّن می‌کنند. و آنان که به روز پاداش و جزا تصدیق دارند.» [↑](#footnote-ref-27)
28. القاموس المحیط، ج ١، ص ١٠٢. [↑](#footnote-ref-28)
29. سوره إنسان (٧٦) آیه‌ ١ و ٢. ترجمه:

«آیا بر انسان عبور نکرده است زمانی که چیز قابل ذکری نبوده باشد \* ما انسان را از نطفه مختلط و درهم آفریدیم، درحالی‌که وی را از حالی به حالی مبدّل ساختیم؛ تا در نهایت او را شنوا و بینا قرار دادیم.» (محقق) [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره بقره (٢) آیه ٢٣ و ٢٤: ﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ \* فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ﴾. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ١٠:

«و اگر شما در آنچه ما بر بندۀ خودمان محمّد به‌تدریج نازل نموده‌ایم در شکّ و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید و غیر از خدا آنچه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی هستید که راست می‌گویید \* پس اگر این کار را نکردید، و هیچ‌گاه هم نمی‌توانید بکنید، بنابراین از آتشی که آتش‌گیرانۀ آنْ مردم منکر و معاند می‌باشند و دیگر سنگ خارا که‌ خداوند برای کافران تهیّه و آماده نموده است، بپرهیزید!» [↑](#footnote-ref-30)
31. سوره آل ‌عمران (٣) آیه ١٠٣. امام شناسی، ج ١٣، ص ٣٠٩:

«و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت‌.» [↑](#footnote-ref-31)
32. سوره توبه (٩) آیه ١٠٩. معاد شناسی، ج ١٠، ص ٣١٤:

«پرتگاهی که فرو ریزد و او را در آتش جهنّم داخل سازد.» [↑](#footnote-ref-32)
33. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٣، ص ٣٩٨؛ مقتضب الأثر، جوهری، ص ٥٢:

«عن عیسیٰ بنِ دأبٍ قال: لمّا حُمِلَ أبوعبدالله جعفرُ بنُ محمّدٍ علیه السّلام عن سَریره و أُخرِجَ إلی البَقیعِ لِیُدفَنَ، قال أبوهُریرةَ [العِجلیُّ]:

[١] أقولُ و قَد راحُوا بِهِ یَحمِلونَهُ \*\* عَلَی کاهِلٍ مِن حامِلیهِ و عاتِقٍ ‌

 [٢] أ تَدرونَ ماذا تَحمِلونَ إلَی الثَّرَی \*\* ثَبیراً ثَوَی مِنْ راسِ عَلیاءَ شاهِقٍ

[٣] غَداةَ حَثا الحاثُونَ فَوقَ ضَریحِهِ \*\* تُراباً و أولَی کانَ فَوقَ الْمَفارِق»

امام شناسی، ج ١٦ و ١٧، ص ٦١٨:

«١ـ می‌گویم من درحالتی‌که او را بردند که حمل کنند بر روی شانه‌های حمل‌کنندگان و گردن‌هایشان:

٢ـ آیا می‌دانید شما چه چیزی را به‌سوی خاک حمل می‌نمایید؟! آن کوه ثَبیر است که از فراز بلندی و ارتفاع، به درون زمینْ مسکن گزیده است.

٣ـ فرداست که خاک‌ریزان بر بالای مرقد وی خاک بریزند، و بهتر آن بود که خاک را بر روی سرهای خودشان بریزند.» [↑](#footnote-ref-33)
34. الألفیة، ابن مالک، ص ٣١. [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره تین (٩٥) آیه‌ ٤ ـ ٦. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره تین (٩٥) آیه‌ ٦. معاد شناسی، ج ١٠، ص ٣٥٥:

«... که برای ایشان مزد و پاداش بدون منّت است!» [↑](#footnote-ref-36)